

دوفصلنامه تخصصی «اسلام پژوهی»

شماره چهارم، بهار و تابستان ۱۳۸۹: ۱۳۸-۱۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۰۴/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۰۳/۲۳

هویت اسلامی ما

رضا عارف*

چکیده

اگر چه در باب هویت از زوایای گوناگون تحقیقاتی در کشور انجام شده است اما به عقیده نویسنده، مهمترین نقطه ضعف این تحقیقات در این است که چپستی هویت برای نویسندگان این آثار روشن نیست. در این مقاله ضمن نقل آرا مختلف درباره «چپستی هویت»، به تحلیل و نقد آنها پرداخته، سپس دیدگاهی را که به صواب نزدیکتر می‌نماید، ذکر خواهیم کرد. بخش نخست این مقاله که به چپستی هویت می‌پردازد، بحثی ناظر بر واقع است و بخش دوم یعنی بخش مربوط به «هویت اسلامی و ویژگی‌های آن» بحثی ناظر بر ارزش است. آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد، موارد ذیل است: هویت در لغتنامه‌ها، هویت در علوم اجتماعی، اقسام تعریف هویت، نقد اقسام تعریف هویت، تعریف شخصیت، تفاوت‌های هویت و شخصیت، مصداق هویت در آدمی، چپستی هویت‌های مقید، چپستی هویت اسلامی و ویژگی‌های آن، راه‌های دستیابی به هویت اسلامی مطلوب.

واژه‌های کلیدی: اقسام تعریف، هویت، کیستی، شخصیت، خود، هویت‌های مقید، هویت اسلامی.

* مربی پژوهش گروه الهیات و معارف اسلامی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاددانشگاهی

ضرورت مسئله

ضرورت و اهمیت پرسش از «هویت اسلامی» و «چیستی کیستی اسلامی ما» و پاسخ آن، بر سه چیز مبتنی است:

۱. ابهام در مفهوم «هویت» و «امکان یا عدم امکان ارائه تعریف از آن»^(۱).
 ۲. تبعات و نتایج مترتب بر پاسخ به این پرسش که این تبعات و نتایج در سایر فعالیت‌های فرد در قبال خود، جامعه، جهان و خدا ظهور می‌یابد.
 ۳. پرسش‌های ثانوی‌ای که پس از پاسخ به این پرسش طرح می‌گردد.
- لازمه پرداختن به بحث هویت دینی، آن است که نخست روشن شود: هویت چیست؟ تا پس از آن از اسلامی بودن یا نبودن آن سخن بگوییم.

معنای هویت

هویت را از دو جهت می‌توان مورد بررسی قرار داد، یکی از منظر فرهنگ‌ها و لغتنامه‌ها و دیگری از منظر علوم اجتماعی. نخست به نقل و نقد آرا در این‌باره می‌پردازیم و سپس دیدگاهی را که صحیح به نظر می‌رسد، بیان خواهیم کرد.

هویت در لغتنامه‌ها

نگاهی اجمالی به تعاریف ارائه شده در فرهنگ‌های عمید، معین، دهخدا، نفایس الفنون و کشاف اصطلاحات الفنون و در نظر گرفتن مباحثی که امروزه تحت عنوان هویت مطرح است، این امکان را می‌دهد تا از میان معانی متعدد یاد شده برای این واژه، معانی را که در درک مفهوم هویت یاری بخش است، تمیز دهیم.^(۲)

براساس معانی یاد شده در این لغتنامه‌ها و فرهنگ‌ها به‌طور کلی می‌توان ویژگی‌های یاد شده برای هویت را به شرح ذیل بیان کرد:

- (۱) هویت، حقیقت است.
- (۲) جزئی است
- (۳) مشتمل بر صفات جوهری (ذاتی) است.
- (۴) ممیِّز شخص است.
- (۵) مرکب است از ماهیت + تشخُّص^(۳).

هویت در علوم اجتماعی

تعاریفی که برای «هویت» یا به تعبیر فارسی برای «کیستی» در کتب علوم اجتماعی می‌توان یافت، عمدتاً به دو دسته کلی که در ذیل آمده، قابل تقسیم است.

۱. تعاریف ذهنی پندار: این قسم از تعاریف به «ذهنی پنداری» هویت گرایش دارند. به این معنا که هویت را به‌گونه‌ای تعریف می‌کنند که ظرف و جود آن ذهن خواهد بود. چنانچه گفته شده:

الف. «هویت شناختن و شناساندن است و این دارای دو وجه است اول شناخت خود در ارتباط با چیزی و دیگر شناساندن خود بر اساس آن چیز به دیگران. انسان خود را براساس رابطه‌ای که با یک پدیده دارد شناسایی و به دیگران معرفی می‌کند» (احمدی، ۱۳۸۳: ۱۶۶).

این تعریف اگر چه وجود غیر را در نظر دارد اما نهایتاً هویت را از سنخ نسبت نمی‌داند بلکه نسبت را در شکل‌گیری هویت موثر می‌داند.

ب. تعریفی که فرد از خود دارد و اولین آگاهی که به خود پیدا می‌کند، هویت می‌نامند (همان: ۱۶۶).

نقد تعاریف ذهنی پندار

در مورد این قسم تعاریف، می‌توان اشکالات زیر را وارد دانست:

اول اینکه هویت را به صرف معرفت، آن‌هم معرفت به «خود» تقلیل می‌دهند.

دوم، اینگونه تعاریف باید به این پرسش پاسخ دهند که اگر هویت، تصویر، آگاهی یا تعریفی است که فرد از خود دارد، معنایش این خواهد بود که حقیقت و کیستی من عبارتست از تصویر، آگاهی یا تعریفی که من از خود دارم. حال باید پرسید تصویر، آگاهی یا تعریفی که دیگران از من دارند که غالباً با تصویر، آگاهی یا تعریف من از خودم تطابق ندارد، نامش چیست؟ به عبارت دیگر آیا «حقیقت من» این است که خود می‌پندارم؟ یا آن است که دیگران درباره من می‌انگارند؟ یا جمع میان این دو؟ یا چیز دیگری؟

سوم اینکه تعبیری همچون «تصویر» و «آگاهی»، تعبیری است که باید در به‌کارگیری آنها در تعریف دقت داشت. چرا که ما در زبان فارسی، گاه «آگاهی» را به‌رغم تفاوتی که با

«علم» دارد به معنای «علم» نیز بکار می‌گیریم، پس اگر منظور از «آگاهی» در این تعریف همان «علم» باشد، تعریف اشکال خواهد داشت. زیرا در معنای «تصویر» هیچگونه شرط لزوم مطابقت با واقع مندرج نیست اما در معنای «علم»، شرط «مطابقت با واقع» مندرج است، پس اگر هویت من «تصویری» باشد که من از خود دارم، معنایش این است که لزومی ندارد که این تصویر با واقعیت مطابقت داشته باشد. اما اگر هویت من علمی باشد که من به خود دارم، معنایش این است که شرط لزوم مطابقت آن با واقع مطرح است. از این رو می‌گوییم تصویر، چیزی است و علم چیزی دیگر. تصویر می‌تواند علم باشد یا جهل^(۴). اما علم نمی‌تواند جهل باشد. به عبارت دیگر، تصویر اعم از علم و جهل است. و اگر منظور از «آگاهی» همان «علم» نیست، باید روشن شود که منظور چیست؟

چهارم اینکه اگر تعریف یا تصویر ذهنی X از خودش، هویت اوست، یعنی X همان است که تصور می‌کند، معنایش این است که اگر X یا X هایی تصور کنند پیامبر یا امام زمان هستند و خود جداً بر این باور باشند (که از این موارد نمونه‌های فراوان دیده شده و می‌شود) آیا هویت آنها یعنی کیستی یا حقیقت آنها همان پیامبر یا امام زمان است که تصور می‌کنند؟ و اگر کسی بگوید: «أنا ربُّكم الأعلى» (نازعات، ۲۴) آنگاه هویت او چیست؟ یا اگر کسی گفت: «أنا أحيى و أميت» (بقره، ۲۵۸) وضعیت او چگونه است؟ البته اینها نمونه‌های ساده‌ای است که در آن بطلان تصور و ادعای مدعیان آن روشن است، اما همواره مطلب به این وضوح نیست. به عنوان مثال در کسانی که دچار خودشیفتگی هستند، غالباً نادرستی تصویر شخص از خودش جز برای متخصصان و افراد آگاه روشن نیست.

۲. تعاریف عینی پندار: براساس این گونه تعاریف، هویت، امری عینی (در مقابل ذهنی) و واقعیتی خارجی^۱ تلقی می‌شود. این گونه تعاریف خود بر دو قسم‌اند: (۱) تعاریف نسبت‌پندار، (۲) تعاریف نفسی‌پندار.

۲-۱. تعاریف نسبت‌پندار: منظور تعاریفی است که می‌کوشند هویت را رابطه و نسبت میان دو یا چند چیز تعریف کنند. به دیگر سخن، مقصود ما از تعاریف نسبت‌پندار، تعاریفی است که هویت را از مقوله «نسبت» یا «محصّل نسبت» میان دو یا چند چیز می‌پندارند. به عنوان نمونه به تعاریف زیر توجه نمایید.

1. Objective

الف. «هویت نسبی است که انسان بین شبکه معنایی ذهن خود و شبکه روابط اجتماعی برقرار می‌کند». با این بیان هویت کاملاً نسبی است، زیرا هم شبکه معنایی ذهن و هم شبکه روابط اجتماعی نسبی است. به تعبیر دیگر، هویت عبارت است از نوعی رابطه بین شخصیت فرد و ساختار اجتماعی یا نسبت میان عوالم ذهن فرد و واقعیت زندگی، لذا هم به دلیل اینکه مفهومی است که در یک مجموعه شبکه معنایی، معنا پیدا می‌کند و هم به دلیل اینکه مفهومی صرفاً ذهنی است، امری نسبی خواهد بود. (فیرحی، ۱۳۸۳: ۴)^(۵).

ب. هویت چیزی نیست جز ماحصل فرایندهای مختلف اجتماعی شدن که ثابت، موقت، فردی، جمعی، ذهنی، عینی، بیوگرافیک و ... است و همزمان افراد و نهادها را تعریف می‌کند. (آخوندی، ۱۳۸۳: ۱۹)^(۶).

ج. به عبارت دیگر هویت آن چیزی است که افراد و نهادها را در فرایند اجتماعی شدن تعریف می‌کند.

د. هویت نتیجه دیالکتیک واقعیت ذهنی و عینی است در برابر ساختارهای اجتماعی معین (ر.ک: لوکمان و برگر، ۱۳۷۵: ۳۲۶).

نقد تعاریف نسبت پندار

ما معتقدیم که اشکال اینگونه تعاریف این است که:

اول؛ این‌گونه تعاریف برای هویت داشتن یک شخص، لزوم وجود غیری همچون اجتماع را ضروری می‌دانند، که چرا که اگر بپذیریم که هویت «حقیقت جزئیة شخص یا شی» باشد (چنانچه در لغتنامه‌ها نیز آمده)، آنگاه پذیرفتنی نیست که شخص یا شی در صورت فقدان اجتماع دارای «حقیقت جزئیة» نباشند.

اگر تلازم میان وجود اجتماع و داشتن هویت را بپذیریم ناگزیریم به تبعات و نتایج منطقی آن نیز ملتزم شویم و قائل شویم به اینکه اگر اجتماع نباشد X هویت ندارد. و اگر X هویت دارد، اجتماع هم هست، بنابراین دیدگاه لازم می‌آید که یا هویت داشتن X و وجود اجتماع هر دو منتفی باشد یا هویت داشتن X و وجود اجتماع هر دو محقق باشد.

برای روشن تر شدن مطلب، به این فرض غیرمحال توجه کنید:

انسانی را تصور نمایید که از بدو تولد در مکانی همچون یک جزیره یا جایی دیگر دور از اجتماع و تحت مراقبت‌های نامحسوس مثلاً توسط دستگاههای کنترل از راه دور است و از وی

نگهداری می‌شود و هیچگاه از حضور نگهدارندگان مطلع نشده و از بدو تولد تا به آن لحظه هرگز هیچ انسان و اجتماع انسانی‌ای را ندیده است. با این وضعیت آیا پذیرفتنی است که بگوییم چنین انسانی چون اجتماع را تجربه نکرده است پس «حقیقت جزئیّه» یا «وجه ممیز» یا «حقیقت مشتمل بر صفات جوهری» یا «کیستی» ندارد؟ آیا او کسی نیست؟ اگر او کسی نیست، پس اصلاً نیست و اگر هست پس کیستی دارد.

دوم؛ اینکه اگر ما هویت را بگونه‌ای تعریف نماییم که حضور ذهن به عنوان یکی از ارکان اصلی آن تلقی شود، با کاربرد واژه «هویت» برای اشیا منافات دارد. چرا که اشیا ذهن ندارند و حال آن که «هویت» برای اشیا نیز بکار می‌رود. مگر اینکه طرفداران این دیدگاه بگویند ما هویت را برای انسان و غیر انسان به دو معنای متفاوت به کار می‌بریم و در واقع به اشتراک لفظی آن قائل باشند که البته برای این کار نیز ناگزیرند دلیل قانع کننده‌ای ارائه نمایند.

سوم؛ اینکه فرض کنید کسی در اثر سانحه رانندگی یا هر اتفاق دیگری به حالت بی‌هوشی رود و شش ماه در آن وضعیت باشد و سپس سلامتی خود را بدست آورد. براساس چنین تعاریفی آن شخص قبل از حادثه، کیستی (یعنی هویت) داشته، سپس به مدت شش ماه بی‌هویت شده (چون نسبت میان ذهن او و ساختارهای اجتماعی شش ماه قطع بود) و دوباره هویت یا کیستی پیدا کرده است.

چهارم؛ اینکه این تعاریف بیش از پرداختن به چیستی هویت به منشأ و نحوه ایجاد آن اشاره دارند و جملاتی از این قبیل که «هویت عبارت است از ماحصل ...» یا «هویت عبارت است از نتیجه...» گواه این مدعاست.

پنجم؛ ابن سینا در فصل اول نمط چهارم از کتاب «الاشارات و التنبيهات» درباره ادراک و تعقل آدمی نسبت به «خود» مثالی می‌زند که در تاریخ فلسفه مسلمین به «انسان طلیق» یا «معلق در فضا» شهرت یافته است. او با این مثال مدعی می‌شود که ادراک و تعقل آدمی نسبت به «خود» به هیچ‌گیری حتی حواس ظاهر خودش، بستگی ندارد. (ابن‌سینا، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۵۹) چه رسد به وجود یا عدم اجتماع. اگر این ادعای ابن سینا درست باشد در مقابل دیدگاه فوق است. نکته جالب این است که ابن سینا در این مثال تعقل را از لوازم ضروری آدمی می‌داند (که در ادامه بحث بیشتر به آن خواهیم پرداخت).

۲-۲. **تعاریف نفسی‌پندار**؛ منظور از تعاریف عینی‌پندارِ نفسی‌پندار تعاریفی است که برای هویت تعریفی ارائه می‌کنند که به نفس هویت نظر دارد و آن را امری عینی و مستقل از اموری همچون اجتماع، ذهن و امثال آن می‌دانند. برخی از این تعاریف به شرح ذیل است؛ الف. «هویت مجموعه خصوصیات فرد یا شی را از دید تعلق به گروه یا نوع تبیین می‌کند در واقع هویت که همان «اُوئیّت» یا «اَنیّت» شخص یا شی است، معادل «Identity» یعنی این‌همانی فرد یا شی است» (عبادیان، ۱۳۸۳: ۷۱).

ب. «هویت عبارتست از ویژگی‌های غیر مشترک یا ویژگی‌های ماهوی خاص انسان یعنی آنچه انسان را از سایر موجودات متمایز می‌سازد و با بخشیدن وجودی منحصر به فرد، او را برتر قرار می‌دهد. همه ما در یک دو یا سه ویژگی با هم مشترک هستیم و به اعتبار آن دو یا سه ویژگی به ما انسان می‌گویند اما انسانیت هویت ما نخواهد بود. هویت یعنی «اُوئی» هر انسان. به عبارتی اگر به فردی حسن و به فردی دیگر حسین می‌گویند حتماً حسن صاحب ویژگی‌های اختصاصی است که به او حسن می‌گویند... هویت یعنی وجه اختصاصی‌ای که در من است و در هیچ انسان دیگری نیست. این وجه اختصاصی را می‌توان «هویت من» گفت ... هویت ما مرز میان ما با دیگران است» بر اساس این تعریف به کسی می‌توان گفت بی‌هویت که هیچ چیز مختص به خود نداشته باشد (ملکیان، ۱۳۸۳: ۵۰).

ج. واژه «Identity» به معنای هویت ریشه در زبان لاتین دارد و دارای دو معنای اصلی است. معنای نخست تشابه مطلق را نشان می‌دهد و معنای دوم بیانگر تمایز است که با مرور زمان سازگاری و تداوم را فرض می‌گیرد. بنابراین مفهوم هویت به معنای اصطلاحی آن میان اشیا و افراد دو نسبت را برقرار می‌سازد: از یک طرف شباهت و از طرف دیگر تفاوت. به عبارت دیگر هویت مرکب از جنس (وجه اشتراک) و فصل (وجه افتراق) است.^(۷)

نقد تعاریف نفسی‌پندار

از میان تمام اقسام تعاریف بهترین نوع تعاریف هویت، تعاریف نفسی‌پندار است که اشکالات اقسام قبلی را ندارند اما در معرض خطر خلط میان «هویت» با «ماهیت» و «شخصیت» قرار دارند. نمونه این‌گونه خلطها را در تعریف بالا (۲-۲ بند ج) می‌بینید که هویت معادل ماهیت یعنی مرکب از جنس + فصل تعریف شده است.

دیدگاه صحیح در چیستی هویت

اکنون که برخی از اقسام تعاریف هویت را بیان کردیم لازم است دیدگاهی را که صحیح‌تر به نظر می‌رسد، نشان دهیم. نکته نخست این است که درباره هویت از یک سو با معادل انگلیسی آن یعنی «Identity» مواجهیم که در لغتنامه برای این واژه سه معنای زیر ذکر شده است. (Hornby, 1999: 589).

۱. کیستی یا چیستی شخص یا شی

۲. حالت مشابهت بسیار زیاد یا این‌همانی میان دو کس یا دو چیز

۳. حالت دربرگرفته شدن توسط چیزی

از سوی دیگر با مصدر جعلی‌ای مواجهیم که از ترکیب «هو» + «یت» ساخته شده است. و به معنای «اوبودن» (در مورد انسان) و «آن بودن» (در مورد غیر انسان) است. لذا پرسش از هویت X یعنی پرسش از اینکه «اوبودن» یا «آن بودن» X به چیست؟ یا به عبارت دیگر پرسش از «کیستی» یا «چیستی» X. اگر با معنای این‌همانی (یعنی معنای دوم) بخواهیم بیان کنیم، باید بگوییم که سؤال از هویت X، معنایش آن است که می‌خواهیم بدانیم، آن چیست که X همان است؟ بنابراین آنچه در پاسخ به این پرسش گفته می‌شود باید چیزی باشد که اگر آن چیز نباشد X هم نخواهد بود. و اگر X باشد آن چیز هم هست. نمی‌توان حالتی را تصور کرد که آن چیز نباشد اما X باشد یا آن چیز باشد ولی X نباشد. آن چیز همان X است و X همان چیز.

پس هر امری نمی‌تواند در پاسخ به این سوال ذکر شود و تنها چیزی می‌تواند پاسخ این پرسش واقع شود که «کیستی» یا «چیستی» X به آن پابرجاست. این امر همان است که به آن حقیقت یا ذات X گفته می‌شود. ذات X است که اگر نباشد X هم نخواهد بود با این توضیح اکنون می‌توان گفت:

هویت چنانچه از لغتنامه‌ها نیز بر می‌آید «آن حقیقت جزئیة مشتمل بر صفات ذاتی است که ممیّز شخص یا شی از غیر است و از ترکیب ماهیت (یعنی حقیقت کلی) + تشخیص حاصل می‌آید.»

این حقیقت واقعی عینی است نه ذهنی و مستقل از ادراک یا عدم ادراک آدمی یا وجود یا عدم اجتماع (جامعه) است. هرچند به شدت متأثر از این عوامل و عوامل بسیار دیگری است.

از جمله خطاهایی که برخی در تعریف هویت مرتکب شده‌اند، این است که میان این چهار چیز خلط کرده‌اند: ۱- خود (یعنی هویت) ۲- آگاهی از خود ۳- صفات و ویژگی‌های خود ۴- شخصیت. حال آنکه «خود» (یا هویت) چیزی است و «آگاهی از خود» چیز دیگری. به همین ترتیب «صفات و ویژگی‌های خود» و «شخصیت» نیز امور دیگری هستند.

شخصیت

آنچه درباره هویت گفته شد این پرسش را به ذهن القا می‌کند که «شخصیت» چیست؟ و تفاوت‌های آن با «هویت» در چیست؟

گفتیم «Identity» معادل انگلیسی «هویت» است اما معادل «شخصیت» «Personality» است که به لحاظ ریشه کلمه به معنای نقاب است. برای این واژه نیز سه معنا ذکر شده است (Hornby, 1999: 863).

(۱) ویژگی‌ها و حالات یک فرد که به عنوان یک کل در نظر گرفته شده است.

(۲) حالاتی که شخصی را متفاوت و جذاب (دوست داشتنی) می‌کند.

(۳) فرد معروف در عالم سرگرمی یا ورزش

درباره معنای اصطلاحی شخصیت نظرات گوناگونی ارائه شده است^(۸):

شاید بتوان شخصیت از دیدگاه روانشناسان را چنین تعریف کرد:

«تجلی بیرونی نظام متشکل از مجموع جنبه‌های ادراکی، انفعالی، ارادی و بدنی فرد آدمی، به صورت حالات و ویژگی‌هایی که حاوی تفاوت‌های فردی است و انسان خاصی را مشخص می‌سازد».

ما در این مقاله بر آن نیستیم که در باره شخصیت نیز بحث مفصلی ارائه دهیم. از این‌رو تعریف فوق را اخذ می‌کنیم و بر اساس آن تفاوت هویت و شخصیت را در چهار چیز خلاصه می‌نماییم؛

۱. «هویت» در مورد انسان و غیر انسان از جمله اشیا بکار می‌رود در حالی که «شخصیت» تنها برای انسان است.

۲. هویت «حقیقت جزئی» است، حال آنکه «شخصیت» ظهور بیرونی حالات مختص به آن «حقیقت جزئی» است.

۳. هویت «حقیقتِ عینی فرد» است، حال آنکه شخصیت «مجموع نظام متشکل از حالات و ویژگی‌های فرد».

۴. ویژگی‌هایی که در بحث هویت مورد مطالعه قرار می‌گیرد، ویژگی‌هایی است که اگر نباشند، نشان از نبودن آن شخص یا شی است، در حالی که اوصاف و ویژگی‌هایی که در بحث شخصیت مدنظر است لزوماً چنین نیست که با فرض نبودنشان نبودن شخص لازم آید.

کیستی انسان به چیست؟

پس از آنکه روشن شد که هویت «آن حقیقت جزئیة مشتمل بر صفات ذاتی است که ممیز شخص یا شی از غیر است و از ترکیب ماهیت (یعنی حقیقت کلی) + تشخص حاصل می‌آید»، لازم است مصداق آن نیز روشن شود، یعنی بیان شود که حقیقت جزئیة آدمی به چیست. به عبارت دیگر پرسش از هویت من معنایش این است که می‌خواهم بدانم چه چیز باعث شده که خودم، خودم باشم. روشن شدن این مطلب در مباحث مربوط به خودشناسی نیز بسیار تعیین کننده است.

ما با این پیش فرض فلسفی که انسان موجودی تک ساحتی نیست که تنها همین بدن مادی باشد، برای انسان به همان چهار ساحتی که برخی فلاسفه^(۹) بیان کرده‌اند، قائل می‌شویم:

(۱) بدن مادی

(۲) ذهن (Mind) که همان [سیّاله] آگاهی آدمی است.

(۳) نفس (Soul) که منبع آگاهی یا به عبارت دیگر فاعل آگاهی است.

(۴) روح (Spirit) که ساحت عدم تفرد آدمی است و در آن آدمی حصار فردیت را درهم شکسته و با خدا یکی می‌شود (ملکیان، ۱۳۸۱: ۲۱۳).

حال باید ببینیم که از میان چهار ساحت فوق کدام آنها موجب می‌شود که من، من باشم یا به دیگر سخن «خود» من کدام است؟

«خود» من «نفس» من است. و براین اساس هویت «من» حد و مرز نفس من با غیر خواهد بود. چرا که گفتیم هویت و ماهیت یک چیز هستند با این تفاوت که یکی جزئی و

دیگری کلی است. پس اگر ماهیت حدو مرز است هویت نیز حدو مرز است. حد و مرز من با غیر^(۱۰).

اگر چه این موضوع جای سخن و بحث فراوان دارد اما از آنجا که ما هویت یا کیستی آدمی را خصوصاً در علوم اجتماعی و روانشناسی به روش تجربی از ویژگی‌های آن می‌شناسیم لذا در بحث ما چندان تفاوت نمی‌کند که این ویژگی‌ها را از آن نفس بدانیم یا از آن چیز دیگر تا در جهت تأیید آنچه در بالا به عنوان مصداق کیستی آدمی از آن یاد کردیم به ارائه ادله بپردازیم از این رو به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

راه‌های شناخت هویت

پس از بیان چیستی «هویت» اینک لازم است درباره‌ی چیستی هویت اسلامی یعنی «هویت» با قید «اسلامی» سخن بگوئیم. با توجه به آنچه گذشت اگر بپذیریم هویت، کیستی، یا چیستی و به عبارتی همان حقیقت جزئیة مشتمل بر صفات ذاتی است که ممیز شخص یا شی از اشخاص یا اشیا دیگر است، دو پرسش مطرح می‌شود.

اولاً اینکه شناخت این حقیقت جزئیة چگونه حاصل می‌شود؟

ثانیاً اینکه معنای هویت‌های مقید به قیود دینی، اسلامی و ... چیست؟ ما این پرسش دوم را در بخش بعدی پاسخ خواهیم داد اما در مورد پاسخ سوال نخست باید به این نکته توجه داشت که متألهین، علمای اخلاق، روانشناسان و محققان علوم اجتماعی و ... هر یک به راهی رفته اند. از آنجا که در دانشهایی همچون روانشناسی و علوم اجتماعی روش تجربی به کار برده می‌شود، بررسی تجربی نفس آدمی جز از اوصاف، ویژگی‌ها و آثار بیرونی آن امکان‌پذیر نیست لذا این گمان ایجاد می‌شود که کیستی یا چیستی کسی یا چیزی عبارت است از این اوصاف. حال آنکه هر ویژگی و صفتی متکی و قائم به موضوع و موصوف خود است. پس اگر X بودن X به مجموع صفات a, b, c, d, e, \dots باشد و مجموعه این اوصاف را O بنامیم و O خود قائم به موصوفش مثلاً Z باشد معنایش این است که X بودن X به O است و O خود قائم و متکی به Z است. پس X بودن X به Z است یعنی Z آن چیزی است که اگر نباشد X هم نخواهد بود. به عبارت دیگر نه خود آن اوصاف بلکه موصوف مجموع آن اوصاف، همان چیزی است که X بودن X به آن است. اما می‌توان گفت هرگاه به مجموع این اوصاف واژه هویت

اطلاق کردیم، این به‌کارگیری واژه همراه با تسامح است نه اینکه در واقع این اوصاف همان کیستی یا چیستی شخص یا شی باشند.

نکته جالب‌تر اینکه همانطور که گفتیم شخصیت عبارت بود از «تجلی نظام متشکل از ادراکات، انفعالات و ... آدمی» و چون شناخت «کیستی» انسان به روش تجربی که روش رایج در علوم اجتماعی است جز با نظر به اوصاف و ویژگی‌های آن امکان‌پذیر نیست و این ویژگی‌ها باید نوعی تجلی و ظهور بیرونی برای عالم علوم اجتماعی داشته باشد تا قابل سنجش تجربی گردد، لذا این بروز و تجلی «خود» آدمی، با آن تجلی و ظهوری که در مورد «شخصیت» گفته شده از مهمترین مواضع خطا و در آمیختن میان این دو شده است.

به عبارت دیگر ما برای سنجش حقیقت جزئیة آدمی یا همان کیستی او به روش تجربی راهی جز نظر به اوصاف و ویژگی‌های مشهود و قابل سنجش تجربی آن نداریم. درحالی‌که باید توجه داشت که من بودن من به چیزی است که آن چیز اوصاف A, B, C و ... را دارد. این اوصاف و ویژگی‌ها، موضوعات بررسی‌های جامعه‌شناختی و روانشناختی قرار گرفته است. در بررسی کیستی یا همان هویت فرد، باید صفات و ویژگی‌های اصلی فرد مورد مطالعه واقع شوند صفات و ویژگی‌هایی که اگر آن ویژگی‌ها نباشد نشانه نبودن آن فرد است. این قید یکی از وجوه تمایز میان ویژگی‌های مورد مطالعه در بحث هویت با ویژگی‌های مورد نظر در مباحث شخصیت است. چرا که در بحث شخصیت ویژگی‌ها و اوصافی مطالعه می‌شود که بعضاً نبودشان نشانه نبودن شخص نیست.

چیستی هویت اسلامی

در مورد سوال دوم یعنی پرسش از اینکه معنای هویت‌های مقید به قیود اسلامی، دینی، اجتماعی و ... چیست؟ باید توجه داشت که آنچه من بودن من به آن است یک چیز بیشتر نمی‌تواند باشد، در غیر این صورت به تناقض می‌انجامد. بنابراین کیستی من یک چیز است و هنگامی که در ارتباط و نسبت با خود، اجتماع، اسلام، دین و ... در نظر گرفته می‌شود، مقید می‌شود. مثلاً من هنگامی که در نسبت با دین (اسلام) در نظر گرفته می‌شوم به قید مسلمان مقید شده و اصطلاحاً گفته می‌شود که هویت اسلامی پیدا کرده‌ام. پس اگر کسی بی‌رسد هویت اسلامی من چیست؟ معنایش آن است که می‌خواهد بداند «حقیقت اسلامی من» به چیست که اگر آن چیز نباشد «حقیقت اسلامی من» هم نخواهد بود. (در این جا لازم است به

فرق «حقیقت من» با «حقیقت اسلامی من» توجه شود) طبیعتاً براین اساس هویت اسلامی من عبارت است از:

حقیقت جزئیه من + مولفه‌های اصلی مسلمانی

به همین ترتیب است هویت اجتماعی من که در واقع بیانگر آن است که «حقیقت اجتماعی من» به چیست که اگر آن چیز نباشد «حقیقت اجتماعی من» نیز نخواهد بود. پس هویت اجتماعی من عبارت است از:

حقیقت جزئیه من + مولفه‌های اصلی اجتماعی بودن

ما حقیقت جزئیه شخص را به ویژگی‌هایش می‌شناسیم. اما اینکه این ویژگی‌ها و همچنین مولفه‌های اصلی مسلمانی و مولفه‌های اصلی اجتماعی بودن به چیست مطلبی است که باید در جای خود مورد بحث دقیق واقع شود^(۱۱).

ویژگی‌های هویت اسلامی

پس از اتمام مباحث ناظر بر واقع که درباره چیستی «هویت» و «هویت اسلامی» بود اینک بحثی را طرح می‌کنیم تحت عنوان ویژگی‌های هویت اسلامی. در این بخش سخن ما ناظر بر ارزش است. به این معنا که در جستجوی پاسخ این پرسش خواهیم بود که هویت اسلامی انسان مسلمان چگونه باید باشد نه اینکه اکنون چگونه است. این مطلب بر چند مقدمه مبتنی است:

مقدمه نخست: چنانچه از سخن ابن سینا در کتاب «الانتشارات و التنبیها» برمی‌آید نوعی تعقل و ادراک قائم به نفس، از لوازم لاینفک (نفس) آدمی است. (ابن سینا، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۵۹) معنای این سخن آن است که چنین تعقلی از لوازم جدانشدنی هویت یا همان «کیستی» ماست (چون کیستی ما به «نفس» ماست).

مقدمه دوم: نفس آدمی حقیقتی غیر ثابت است؛ نفس اگر چه به لحاظ مابعدالطبیعی جوهر به شمار می‌آید اما این جوهر ثابت ندارد و مدام در حال سیورورت و سیلان است. عدم ثبات لوازم نفس را می‌توان گواه بر عدم ثبات خود نفس دانست. از این رو اگر بر مبنای سخن ابن سینا تعقل را از لوازم نفس آدمی به‌شمار آوریم تغییر در تعقل و عدم ثبات در ادراک نفس را به خوبی درک خواهیم کرد. و شاید از همین رو باشد که مولانا می‌گوید^(۱۲):

جان نباشد جز خبر در آزمون هر که را افزون خبر جاننش افزون

جان ما از جان حیوان بیشتر از چه؟ زان رو که فزون دارد خبر یا اینکه خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید: «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه: ۱۱۴) و نمی‌گوید: «قُلْ رَبِّ زِدْ عِلْمِي» در عبارت نخست معنای آیه این است که «مرا بیافزای» و عبارت دوم معنایش این است که «علم مرا بیافزای». به بیان دیگر حداقل قسمی از ادراک یا تعقل یا آگاهی هست که افزایش آن در من مساوی است با افزایش «من» یا همان افزایشِ نفس، تقویت نفس، جریان و عدم ثبات آن و حرکتش به سوی کمال. پس هر که از این حیث آگاهتر است، نفسش قوی‌تر است. بنابراین «کیستی» او قوی‌تر است.

مقدمه سوم: گفتیم که هویت اسلامی ما عبارت است از

«حقیقت جزئیه ما + مولفه‌های اصلی مسلمانی»

میزان قوت و استحکام این هویت به هماهنگی، انسجام و سازگاری مولفه‌ها و اجزای تشکیل‌دهنده آن با هم و با عالم خارج بستگی مستقیم دارد. حال اگر از یک سو چنان تعقل و ادراک قائم به نفسی، لاینفکِ نفس باشد و نفس را با N و تعقل را با X نشان دهیم و از سوی دیگر مولفه‌های مسلمان بودن ما دقیقاً در نقطه مقابل با ادراک و تعقل قائم به نفس آدمی باشد و آن را با علامت نقیض به این شکل؛ $\sim X$ نمایش دهیم آنگاه حاصل ترکیب حقیقت جزئیه و علاوه چنین مولفه‌ای این خواهد بود:

هویت اسلامی من = $\sim X + NX$ = تناقض

معنای ترکیب بالا این است که حقیقت جزئیه من باید هم دارای صفت X باشد و هم فاقد صفت X و این یعنی تناقض. به همین ترتیب هر چه از میزان تقابل دو بخش اصلی هویت اسلامی من کاسته می‌شود، تناقض از بین رفته و به سایر اقسام تقابل تبدیل می‌شود. هر اندازه این تقابل به صفر نزدیکتر شود، هویت اسلامی من به نقطه مطلوب نزدیکتر خواهد شد. از این رو باید در جهت تقویت هویت اسلامی به ایجاد هماهنگی، انسجام و سازگاری اجزای تشکیل‌دهنده آن و رفع تناقضات و تقابلات یاد شده اهتمام ورزیم.

مقدمه چهارم: از یکسو «نفس» آدمی ویژگی‌ها و نیازهای بسیاری دارد و از سوی دیگر

بنابر مدعا، دین اسلام هیچ یک از خواسته‌ها و نیازهای سرشت آدمی را سرکوب نمی‌کند بلکه سعی در برآوردن، تأمین، نظم بخشیدن و جهت دهی به فرایند پاسخ به آن‌ها دارد. براساس این سخن، به‌منظور اعتلای هویت اسلامی باید در دو بخش هویت یعنی (۱) «حقیقت جزئیه»

و ۲) مولفه‌های اصلی «مسلمان بودن» بازنگری، بررسی و برنامه ریزی صورت گیرد تا علل احتمالی ناهماهنگی، ناسازگاری و تعارضات درونی یا بیرونی آن شناسایی و رفع گردد. نمای کلی فرایند کار به شرح ذیل خواهد بود.

در بخش نخست یعنی بخش «حقیقت جزئی» باید دو پرسش مد نظر قرار گیرد:

۱. ویژگی‌های «حقیقت جزئی» یا «خود» آدمی چیست؟

۲. مطلوب‌ها و نیازهای اساسی «خود» آدمی کدام است؟

از آنجا که شناسایی تمام ویژگی‌ها و نیازهای آدمی امکان‌پذیر نیست باید برخی ویژگی‌ها و نیازها به عنوان نیازهای اساسی در نظر گرفته شود. و طبیعی است که شناسایی و انتخاب مستلزم پاسخ به پرسش دیگری است که:

ملاک «اصلی» یا «اساسی» دانستن یک نیاز یا ویژگی چیست؟

در خصوص مولفه‌های مسلمان بودن هم همین سخن صادق است، یعنی باید نخست مشخص شود که مولفه‌ها و ویژگی‌های اساسی مسلمان بودن کدام است؟ لذا لازم است نخست ملاک و معیار اصلی بودن یک ویژگی و مؤلفه مشخص گردد.

پس از پاسخ به این پرسش‌هاست که می‌توان ویژگی‌ها و نیازهای «هویتی» خود را با ویژگی‌ها و مؤلفه‌های مسلمانی خود سنجید تا مشخص شود که در کدام بخش یا بخش‌هایی از هویت اسلامی خود باید تغییر و به تعبیری اصلاح یا تقویت صورت دهیم.

برخی از صاحب‌نظران معتقدند (ملکیان، ۱۳۸۳: ۷۰) نیازهای اساسی آدمی بسیار است، اما مهمترین ویژگی‌ها و نیازهای آدمی در دنیای کنونی در تعقل، آرامش، نشاط، و رضایتمندی درونی از خود است. این سخن به فرض پذیرش با انضمام پیش فرض ابتناء اسلام بر نیازهای فطری و سرشت آدمی ما را به این نتیجه می‌رساند که اگر نحوه مسلمانی ما با ویژگی‌های سرشت ما و نیازهای آن همخوانی ندارد خطا یا خطاهایی در نحوه مسلمانی ما وجود دارد. و از جمله راهکارهایی که این صاحب‌نظران ارائه می‌دهند، عقلانی کردن نحوه مسلمانی ما است (ملکیان، ۱۳۸۰: ۲۸ و ۳۰).

به بیانی می‌توان گفت هر شخص یا نهاد یا دستگاهی اگر بخواهد زمینه دستیابی به هویت اسلامی مطلوب را فراهم کند یا برنامه‌ای در این خصوص ارائه نماید (مشروط به پذیرش نیازهای فوق‌الذکر) باید پس از ایضاح مفاهیم اساسی موضوع به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱. چگونه مسلمانی ما می‌تواند برای ما آرامش و عدم اضطراب ایجاد نماید و خود موجب اضطراب نباشد؟

۲. چگونه مسلمانی ما می‌تواند برای ما نشاط و شادمانی حاصل کند و خود موجب غم و اندوه نباشد؟

۳. چگونه مسلمانی ما می‌تواند هم برای ما رضایتمندی درونی فراهم نماید و هم خود موجب عدم رضایتمندی نباشد؟

در بخش دوم یعنی بخش مولفه‌های «مسلمانی» نیز باید به این پرسش‌ها پاسخ داده شود:

۱. چگونه می‌توان به وضعیت عدم تعارض درونی میان آموزه‌های اسلامی مورد اعتقادمان دست یابیم؟ به دیگر سخن فرایند از بین بردن تعارض اعم از ظاهری و غیرظاهری میان باورهایمان کدام است؟ (این یک سنجش درونی است).

۲. چگونه می‌توان به وضعیت عدم تعارض میان آموزه‌های اسلامی مورد اعتقادمان با علوم بشری دست یابیم؟ (این سنجش باورهایمان با عالم خارج است).

۳. چگونه می‌توان مسئله تغییر در نیازهای آدمی را با تغییر در مولفه‌ها و ویژگی‌های اصلی مسلمانی که متناسب با گذشت زمان، نیازها و ویژگی‌های جدیدی فراروی انسان قرار می‌دهد، به‌جای نادیده گرفتن یا نفی، به‌گونه معقول به‌کار گرفت؟ (این پرسش با ادعای جهانی و ابدی بودن اسلام ارتباط مستقیم دارد).

در خصوص سوالات فوق باید توجه داشت که در هریک از پرسش‌های بالا سوالات فرعی دیگری مندرج است که در اینجا به آن‌ها نپرداختیم و تنها برخی از نیازها را به عنوان مثال ذکر کردیم^(۱۳).

آخرین نکته‌ای که توجه به آن بسیار ضروری است این است که نباید تصور کرد مباحث فوق مباحثی صرفاً نظری با رویکرد فلسفی و الهیاتی است و با آنچه در علوم اجتماعی و روانشناسی مطرح می‌شود، ارتباطی ندارد. ما برای روشن شدن این مطلب با فرض وجود تعارض‌های یاد شده در اجزای هویت اسلامی یک فرد، نخست برخی ملاک‌هایی را که در علوم اجتماعی برای سنجش میزان پایبندی نظری و عملی فرد به اسلام و به عبارت دیگر هویت دینی شخص، بیان شده ذکر می‌کنیم و سپس نشان می‌دهیم که ارتباط میان این

ملاک‌ها و آنچه گفتیم در چیست؟ ملاک‌های یاد شده برای سنجش میزان پابندی نظری و عملی فرد به اسلام به شرح ذیل است:

- ۱) با اهمیت تلقی کردن اسلام و ضرورت اطلاع از آن
- ۲) احساس بیزاری و تنفر از خدشه دار شدن اسلام
- ۳) علاقه مندی به اسلام و افتخار به آن
- ۴) باور به جایگاه والای اسلام در میان سایر ادیان
- ۵) عضویت و مشارکت در گروه و برنامه‌های اسلامی
- ۶) پابندی به باورها و رعایت مقررات و احکام اسلامی
- ۷) تلاش عملی برای فراگیری اسلام و آشنایی با عالمان اسلام (آخوندی، ۱۳۸۳: ۶۴-۶۶)

از میان ملاک‌های فوق چهار ملاک نخست، پابندی نظری را نشان می‌دهد و سه ملاک بعدی پابندی عملی را. حال با در نظر گرفتن این سخن که هویت اسلامی من عبارتست از «حقیقت جزئیة من + مولفه‌های اصلی مسلمانی» و با فرض صحت نیازهای فوق‌الذکر برای آدمی می‌گوییم؛

طبیعی است که اگر مسلمانی من نه به نیازهای ضروری من پاسخگو باشد، (یعنی عدم توجه به بخش نخست هویت اسلامی) و نه با عقل و منطق سازگاری داشته باشد (اختلال در بخش دوم) و به عبارت دیگر میان مسلمانی من با نیازهای ضروری و تعقل من ارتباطی برقرار نباشد، اطلاع از آن برای من نه ضروری خواهد بود و نه با اهمیت و نه منطقی. این مساوی است با پاسخ منفی به نخستین ملاکی که جامعه‌شناسان مطرح می‌کنند. به همین ترتیب احساس تعلق و دلبستگی به آن نیز چندان معنا ندارد (یعنی ملاک دوم نیز در من حاصل نمی‌شود) و بنابراین مسلمان بودن من برای من مزیتی که مشابه آن برای غیر من فراهم نباشد ایجاد نخواهد کرد و اگر هم این مسلمانی به من چیزی دهد که آن چیز ضروری نیست پس تجمل خواهد بود. لذا بی‌مزیت بودن چنین مسلمانی‌ای یا تجمل بودن آن (هر کدام که باشد) از یک سو و خلاف عقل بودن یا موافق عقل نبودن آن از سوی دیگر حصول ملاک سوم را نیز در من منتفی می‌کند. آن مسلمانی که مزیتی نداشته باشد، نمی‌تواند در من باوری مبنی بر والاتر بودن آن بر سایر ادیان ایجاد کند^(۱۴).

به همین ترتیب ماحصل آنچه در مقام نظر در من ایجاد می‌شود، در مقام عمل خود را به‌گونه‌ای نشان می‌دهد که من در هیچ گروه یا برنامه اسلامی مشارکتی از روی اعتقاد دینی نخواهم داشت. زیرا این مشارکت نه تنها نیازی از نیازهای ضروری مرا برطرف نمی‌کند بلکه مرا وابسته به گروه‌هایی معرفی می‌کند که مخالف عقل یا غیرموافق با آن عمل می‌کنند. پس اگر هرگونه مشارکتی در چنین گروه‌ها و برنامه‌هایی داشته باشم، با انگیزه‌های غیر دینی صورت خواهد گرفت. در این صورت به باورها و مقررات و احکام اسلامی هم با انگیزه دینی پایبندی نخواهم داشت، زیرا از یک سو نیاز مرا برطرف نمی‌کنند و از سوی دیگر چون برخی از مولفه‌های آن را مخالف یا غیرموافق با عقل می‌یابم، عدم التزام به آنچه خلاف عقل و منطق است را امری منطقی خواهم دانست.

در نهایت تلاش عملی برای فراگیری اسلام و آشنایی با عالمان اسلام، آن هم پیش از رفع تعارضات میان اجزای هویت اسلامی من، به معنای تلاش برای فراگیری چیزی است که مخالف یا غیر موافق با عقل و منطق بوده، امری تجملی است نه ضروری و این یعنی تضييع «خود» و عمر.

به این صورت است که تمام ملاک‌های هفتگانه یاد شده در علوم اجتماعی پاسخ مثبتی نخواهند داشت و این امر از دید صاحب‌نظر علوم اجتماعی یعنی کشف بحران هویت اسلامی من یا بحران هویت اسلامی یک اجتماع مسلمان.

نتیجه‌گیری

تعاریفی که برای «هویت» یا به تعبیر فارسی برای «کیستی» در کتب علوم اجتماعی می‌توان یافت، به نحو حصر استقرایی عمدتاً به دو دسته کلی که در ذیل آمده، قابل تقسیم است.

۱. تعاریف ذهنی پندار: این قسم تعاریف به «ذهنی پنداری» هویت‌گرایش دارند. به این معنا که هویت را به‌گونه‌ای تعریف می‌کنند که ظرف وجود آن ذهن خواهد بود.
۲. تعاریف عینی پندار: براساس این گونه تعاریف، هویت امری عینی (در مقابل ذهنی) و واقعیتی خارجی (ابژکتیو) تلقی می‌شود. این گونه تعاریف خود بر دو قسم‌اند: (۱) تعاریف نسبت‌پندار؛ که می‌کوشند هویت را رابطه و نسبت میان دو یا چند چیز

تعریف نماید. ۲) تعاریف نفسی‌پندار؛ که هویت را امری عینی و مستقل از اموری همچون اجتماع، ذهن و امثال آن می‌دانند.

به نظر می‌رسد براساس تعریف صحیح، هویت عبارتست از: «آن حقیقت جزئیة مشتمل بر صفات ذاتی که ممیز شخص یا شی از غیر است که از ترکیب ماهیت (یعنی حقیقت کلی) + تشخص حاصل می‌آید».

این حقیقت واقعیتهایی عینی است نه ذهنی و مستقل از ادراک یا عدم ادراک آدمی یا وجود اجتماع یا عدم آن است. از جمله خطاهایی که برخی در تعریف هویت مرتکب شده‌اند این است که میان «خود» (یعنی هویت) با «آگاهی از خود»، «صفات و ویژگی‌های خود» و «شخصیت» خلط کرده‌اند.

شخصیت عبارتست از: «تجلی بیرونی نظام متشکل از مجموع جنبه‌های ادراکی و انفعالی و ارادی و بدنی فرد آدمی به صورت حالات و ویژگی‌هایی که حاوی تفاوت‌های فردی است و فرد خاصی را مشخص می‌سازد».

هویت و شخصیت حداقل در چهار چیز با هم تفاوت دارند.

در پاسخ به این سؤال که مصداق «خود» آدمی چیست، نمی‌توان بدن، ذهن و روح را مصداق «خود» آدمی دانست. بدن، «خود» من نیست، زیرا از فرض نبودنش خللی به من بودن من وارد نمی‌شود. ذهن هم خود من نیست به دلایلی که گفته شد و روح هم نیست، زیرا روح ساحت عدم تفرد است. در حالیکه «خود» من تفرد دارد. پس «خود» من «نفس» من است.

از آنجا که در دانش‌هایی همچون روانشناسی و علوم اجتماعی، روش تجربی به کار برده می‌شود، بررسی تجربی نفس آدمی جز از اوصاف، ویژگی‌ها و آثار بیرونی آن امکان پذیر نیست لذا در علوم اجتماعی تنها با این ویژگی‌های بیرونی سرکار داریم.

هویت اسلامی ما عبارت است از «حقیقت جزئیة ما + مولفه‌های اصلی مسلمانی» میزان قوت و استحکام این هویت به هماهنگی، انسجام و سازگاری مولفه‌ها و اجزای تشکیل دهنده آن باهم و با عالم خارج بستگی مستقیم دارد.

دستیابی به هویت اسلامی مطلوب، مستلزم ایجاد هماهنگی و سازگاری میان دو بخش یاد شده برای هویت اسلامی است. پس اگر شخص یا نهادهایی که به نوعی با این موضوع مواجه

بوده و در صدد ارائه برنامه‌ای در این خصوص بر می‌آیند، بخواهند زمینه‌های ایجاد هویت اسلامی مطلوب و مستحکم را فراهم کنند، باید در دو بخش هویت یعنی «حقیقت جزئی» و مولفه‌های اصلی «مسلمان بودن» بازنگری، بررسی و برنامه ریزی کنند تا علل احتمالی ناهماهنگی، ناسازگاری و تعارضات درونی یا بیرونی آن را شناسایی و به رفع آن پردازند.

پی‌نوشت

۱. اگر چه تاکنون درباب هویت از زوایای مختلف تحقیقات گسترده‌ای در کشور انجام شده اما کمتر به بحث نقادانه درباره چیستی و تعاریف ارائه شده برای آن به منظور نشان دادن مواضع خطای در بحث توجه شده است. این در حالی است که سخن از تعریف هویت از جمله نخستین مبانی بحث است که سایر مطالب بر آن مبتنی خواهد شد. بطوری که متناسب با تعریفی که ارائه می‌شود جهت و سمت و سوی بحث تغییر می‌کند. به عقیده نویسنده، از جمله مهمترین نقاط ضعف بیشتر این تحقیقات این است که چیستی هویت برای خود نویسندگان این آثار روشن نیست و غالباً کسانی که خود، تصویر روشنی از چیستی هویت ندارند برآند تا هویت را برای خوانندگان از زوایای مختلف روشن نمایند.

در این آثار و آراء، بعضاً تفاوت‌های اساسی وجود دارد و حتی در برخی موارد از جمله در تعریف «هویت» با هم تعارض دارند. برای شنونده یا خواننده این آرا پذیرفتنی نیست که همه تعاریف هویت را صواب دانسته یا به اشتراک لفظی واژه «هویت» در افواه این صاحب‌نظران قائل شود. به این معنا که در مسأله مورد نظر، «هویت» واژه‌ای باشد واحد برای معانی و مصادیق مختلف و متباین (توضیح اینکه: تفاوت تعریفی که صاحب‌نظران برای «هویت» بیان کرده‌اند، بعضاً تفاوت اساسی با هم دارد. بطوری که پندار اشتراک لفظی بودن «هویت» برای خواننده حاصل می‌شود). از این رو گام نخست در پرداختن به این موضوع را بحث از مفهوم، تعریف و مصداق هویت می‌دانیم. لذا در اینجا دو سوال مطرح می‌کنیم:

آیا اساساً «هویت» امری محتاج تعریف است یا بی‌نیاز از تعریف؟ اگر محتاج به تعریف است چرا غالباً کسانی که از هویت سخن می‌گویند یا به تعریف آن نمی‌پردازند و یا اینکه با ذکر یک تعریف و بدون بررسی صحت یا عدم صحت آن ادامه بحث را در پیش می‌گیرند، چنانچه گویی درستی آن تعریف پیش از آن پذیرفته شده است یا اینکه درستی یا نادرستی آن تعریف در سرنوشت بحث و تحقیقشان تأثیری ندارد. اگر نیازمند تعریف نیست پس این همه اختلاف از کجاست که برخی همان‌طور که پس

از این خواهیم گفت- هویت را امری «ذهنی»، برخی آن را امری «عینی»، برخی آن را امری «فردی-اجتماعی» و برخی آن را تماماً «اجتماعی» تعریف می‌کنند؟

پرسش دوم این است که به فرض اینکه بپذیریم که هویت نیازمند تعریف است آیا امری تعریف پذیر است یا خیر؟

در مورد پرسش نخست ما معتقدیم که هویت امری محتاج تعریف است چرا که اگر محتاج تعریف نمی‌بود، به خودی خود روشن و معلوم بود. در نتیجه اختلافی در فهم آن نبود حال آن که در فهم آن اختلاف فراوان است. پس روشن و معلوم نیست و از این رو محتاج تعریف است.

به نظر می‌رسد محققان علوم مختلف، درک و برداشت واحدی از «هویت» ندارند. به تبع همین برداشت‌های گوناگون از هویت، سایر نتایج مترتب بر تحقیقاتشان نیز متفاوت است. با توجه به سخن فوق پاسخ ما به سوال نخست این است که: «هویت» امری نامعلوم و محتاج تعریف است. بر اساس همین فرض به پرسش دوم که «آیا هویت امری تعریف پذیر است یا خیر؟» خواهیم پرداخت.

قدما برای تعریف ارزش و اهمیت خاصی قائل بودند و در جهت روشن نمودن چیستی آن تلاش فراوان کرده‌اند (ابن سینا، ۱۳۶۶: ۲۱). ما در اینجا تنها به دو نمونه از آنها که به بحث ما کمک می‌کند اشاره خواهیم کرد.

نخستین سخن در باب چیستی تعریف همان است که از ارسطو و به تبع او ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی به ما رسیده است. او معتقد است که «تعریف جمله خبری است که ماهیت (ذات) شی را نشان می‌دهد» (ارسطو، ۱۹۴۹: ۴۷۴ و خواجه نصیرطوسی، ۱۳۶۷: ۴۱۸).

توجه به این سخن روشن می‌نماید، که دیدگاه قدما در باب چیستی تعریف، دیدگاهی ذات‌گرا است که در واقع هدف تعریف را بیان و شناساندن ذات و ماهیت شی می‌داند و در موضوع مورد نظر ما که همان تعریف هویت است، تعریف کامل را تعریفی می‌داند که ماهیت «هویت» را نشان دهد. یعنی تعریفی که به تعبیر ارسطو و پیروانش، از جنس قریب هویت و فصل قریب آن تشکیل شده باشد مشروط به اینکه هویت، جنس قریب و فصل قریب داشته باشد. حال سوال این است که اگر هویت جنس قریب و فصل قریب نداشته باشد تکلیف چیست؟

اگر ثابت شود که هویت ماهیت ندارد و مرکب از جنس و فصل نیست، معنایش آن است که هویت تعریف‌پذیر نخواهد بود. براین اساس نمی‌توان تصور کرد که هویت، ماهیت نداشته باشد و در عین حال تعریف‌پذیر هم باشد یا اینکه ماهیت داشته باشد ولی تعریف‌پذیر نباشد.

همچنین اگر معلوم شود که علم به ذات اشیا برای آدمی امکان‌پذیر نیست (چنانکه اکنون چنین عقیده‌ای پذیرفته شده است) معنایش آن است که تعریفی که ذات و ماهیت هویت را نشان دهد امکان

پذیر نیست. هرچند هویتِ موردِ تعریف، ماهیت داشته باشد و اگر چنان تعریفی امکان پذیر باشد، در این صورت علم به ذات اشیا و از جمله «هویت» امکان پذیر خواهد بود.

براساس سخن فوق درباب تعریف، قدمای منطق‌دانان و فلاسفه به اموری قائل بودند که تعریف‌ناپذیرند و اختلاف آنها در تعیین مصداق این امور غیر قابل تعریف بود.

اینجا باید به این نکته توجه داشت که میان امور تعریف‌ناپذیر و بی‌نیاز از تعریف خلط صورت نگیرد. به عبارت دیگر باید تفکیک امور تعریف‌پذیر بی‌نیاز از تعریف از امور تعریف‌پذیر نیازمند به تعریف و تمایز میان امور تعریف‌ناپذیر بی‌نیاز از تعریف از امور تعریف‌ناپذیر نیازمند به تعریف مورد غفلت واقع نشود. در حقیقت اگر آنچه را که درباره چپستی تعریف از ارسطو، ابن سینا و خواجه طوسی نقل کردیم، بپذیریم امور به چهار قسم منقسم خواهند شد و باید دید که «هویت» در کدام قسم مندرج است:

امور تعریف‌پذیر بی‌نیاز از تعریف: روشن بودن یک امر برای آدمی موجب بی‌نیازی آن از تعریف است و از آنجا که روشن بودن یا روشن نبودن، اموری نسبی هستند می‌توان گفت که یک چیز برای X نیاز به تعریف دارد و همان برای Y بی‌نیاز از تعریف است. غالباً اموری که مستقیماً توسط حواس ظاهر و یا باطن دریافت می‌شوند، از جمله اموری هستند که بی‌نیاز از تعریف‌اند این گونه امور اگر دارای ماهیت باشند «تعریف پذیر بی‌نیاز از تعریف» خواهند بود.

امور تعریف پذیر نیازمند به تعریف: این امور در مقابل قسم فوق هستند چرا که از یک سو دارای ماهیت هستند که دستگاه ادراک آدمی می‌تواند آن را تحت مقوله‌ای خاص قرار دهد و از سوی دیگر مستقیماً توسط حواس ظاهر یا باطن درک نمی‌شوند و برای ادراک آنها باید تصورات دیگری را واسطه قراردهیم تا صورتی از آنها در ذهن ایجاد شود.

امور تعریف‌ناپذیر بی‌نیاز از تعریف: اموری هستند که اگر چه غیرمرکب هستند و ماهیت ندارند تا بتوان آنها را تعریف کرد اما به دلیل اینکه مستقیماً توسط حواس ظاهر یا باطن درک می‌شوند، نیاز به تعریف ندارند. مانند سردی و گرمی.

امور تعریف‌ناپذیر نیازمند به تعریف: اموری نامتناهی که محدود نبوده و نهایی ندارند مانند «خدا» و همچنین هر امری که متناهی است اما ماهیت ندارد مانند «روح»، از آن جهت که نامحدود یا بی‌ماهیت هستند و به تعبیر فلسفی بسیط‌اند، بنابر دیدگاه ارسطویی تعریف‌ناپذیر هستند و از آن جهت که برای ما روشن نیستند، نیازمند تعریفند. از این رو به آنها «تعریف‌ناپذیر نیازمند به تعریف» می‌گوییم.

دومین دیدگاه در باب چپستی تعریف می‌گوید: «تعریف به این معنا است که با به‌کارگیری الفاظ به دیگری بفهمانیم که آنچه می‌خواهیم شناخته شود به چه معنایی است» (Locke, III: 100).

این دیدگاه محدودیت‌های دیدگاه نخست را ندارد و در موضوع ما که بحث هویت است به جنس و فصل هویت اعم از قریب یا بعید نیاز نخواهد بود. این دیدگاه با دیدگاهی که علم به ذات اشیا را ناممکن می‌داند نیز تعارض ندارد.

ما از دو دیدگاه فوق درباره تعریف، دیدگاه دوم را اختیار می‌کنیم و با اختیار این دیدگاه طبعاً در پی آن خواهیم بود تا با به کارگیری الفاظ برای خواننده معنای هویت را روشن نماییم و براین اساس معتقدیم که هویت از جمله مفاهیم تعریف‌پذیر نیازمند به تعریف است. چون روشن نیست و اختلاف آرا گواه روشن نبودن آن است.

۲. الف- در فرهنگ عمید در مورد معنای لغوی «هویت» آمده: «هویت یعنی حقیقت شی یا شخص که مشتمل بر صفات جوهری او باشد، هویت در لغت به معنای شخصیت، ذات، هستی و وجود منسوب به «هو» می‌باشد» (عمید، ۱۳۷۸: ۱۲۱۲).

ب- نویسنده کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، هویت را «تشخص» معنا کرده و با «ماهیت» برابر می‌داند و معتقد است که این واژه به «حقیقت جزئی» نیز اطلاق می‌گردد (التهانوی، ۱۸۶۲ م: ۱۵۳۹).

ج- دهخدا با استناد به «کشف اصطلاحات الفنون و العلوم» هویت را عبارت از «تشخص» دانسته و می‌گوید: «همین معنی میان حکیمان و متکلمان، مشهور است... هویت گاه بر ماهیت با تشخص اطلاق می‌گردد که عبارتست از حقیقت جزئی» (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱۴: ۲۰۸۶۶).

د- در نفایس الفنون، هویت جزئی از ذات و از مصادیق جزئی ماهیت تعریف شده و چنین گفته شده است:

«چیزی که درباره آن از «ماهو» سوال کنند... و آن تمام حقیقت آن چیز بود. این موضوع مورد سوال اگر کلی باشد همچون «انسان» آن را ماهیت خوانند و اگر جزئی بود همچون «زید» آن را هویت خوانند» (املی، ۱۳۸۰: ۲۵۳).

ه- در فرهنگ معین آمده: «هویت یعنی ۱- ذات باری تعالی ۲- هستی، وجود ۳- آنچه موجب شناسایی شخص باشد ۴- حقیقت جزئی، یعنی هرگاه ماهیت با تشخص لحاظ و اعتبار شود هویت گویند و...» (معین، ۱۳۷۸، ج ۴: ۵۲۲۸).

۳. با احصاء برخی از معانی «هویت» و توجه به ویژگی‌های هر یک، امکان ارائه معنای نسبتاً جامع فراهم می‌آید، اما ما این امر را پس از بیان معنای هویت در علوم اجتماعی پیگیری می‌کنیم، آنگاه موضعی را که به صواب نزدیکتر می‌نماید درباره معنا و تعریف هویت بیان خواهیم کرد.

۴. البته جهل مرکب، زیرا در جهل بسیط اصلاً باوری نداریم که مطابق با واقع باشد یا نباشد.

۵. به نقل از: ایزوتسو، توشی هیکو، خدا و انسان در قرآن؛ معنی‌شناسی جهان‌بینی قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.

۶. به نقل از: Dubar, Claude, La Souali Safion Costruction Les Identiofe Souale PrageSSIONanelles.

۷. ر.ک نوچه فلاح، ۱۳۸۳: ۲۷.

۸ الف- شخصیت نظام تمایلات فرد است. (چلبی، ۱۳۸۴: ۲۲۷).

ب- شخصیت مجموع تمامی خاصه‌های تعیین‌کننده نقش و مقام شخص در جامعه است. (بلاواسپنله، ۱۳۷۲: ۱۳۹).

ج- شخصیت سازمان پویای (زنده) جنبه‌های ادراکی و انفعالی و ارادی و بدنی (شکل بدن و اعمال حیاتی بدن) فرد آدمی است (سیاسی، ۱۳۷۴: ۷).

د- شخصیت یک کلیت روانشناختی است که انسان خاصی را مشخص می‌سازد. در نتیجه یک مفهوم انتزاعی نیست بلکه تجلی همین موجود زنده است که ما از برون می‌نگریم و از درون او را حس می‌کنیم. نگرش و حس کردنی که در مورد افراد متفاوت است. و روان‌شناسی شخصیت همواره به بررسی تفاوت‌های فردی جهت تعیین آنها و ارائه تعاریف صحیح‌تر از آنها می‌پردازد (مای‌لی، ۱۳۸۰: ۱۷).

۹. ر.ک: ملکیان، ۱۳۸۱: ۲۱۳.

۱۰. برخی با توجه به ساحت دوم، «خود» آدمی را عبارت دانسته‌اند از احساسات و ادراکاتی که هر کس از کل وجود خویشتن دارد و معتقدند که آدمی به واسطه همین احساسات و ادراکات است که با وجود تغییرات و تحولاتی که در طول زمان روی می‌دهد پیوسته احساس دوام و استمرار می‌نماید (شرفی، ۱۳۸۰: ۹).

غالب تعریف‌هایی که هویت را امری ذهنی در نظر می‌گیرند با ساحت دوم وجود آدمی همخوانی دارند. اما ما همانگونه که پیش از این نیز گفتیم هویت آدمی و خود او را نه امری ذهنی بلکه عینی می‌دانیم که نه «خود آگاهی» بلکه منبع آگاهی است و تشخص و تفرّد دارد. از این رو نمی‌توان بدن، ذهن و روح را مصداق هویت یا «خود» آدمی دانست. بدن خود من نیست زیرا از فرض نبودنش خللی به من بودن من وارد نمی‌شود. ذهن هم خود من نیست به دلایلی که پیش از این گفتیم و روح هم نیست زیرا روح ساحت عدم تفرّد است. در حالیکه «خود» من تفرّد دارد.

۱۱. اجمالاً به این نکته بسنده می‌کنیم که برخی اجتماع دینی یا امت، احساس تعلق به جامعه دینی، احساس تعهد به دین (چیت‌ساز قمی، ۱۳۸۳: ۱۹۵ و شرفی، ۱۳۸۰: ۹۵)، عضویت و مشارکت در گروه‌ها و برنامه‌های اسلامی، رعایت مقررات و احکام، تلاش عملی برای فراگیری مذهب و آشنایی با

عالم‌ان اسلامی، احساس بی‌زاری و تنفر از خدشه‌دار شدن اسلام، افتخار به اسلام و... را به‌عنوان بعضی از مولفه‌های مهم مسلمانی ذکر کرده‌اند (آخوندی، ۱۳۸۳: ۶۴-۶۶). که البته صحت یا عدم صحت این مولفه‌ها خود مستقلاً نیاز به بررسی دارد و بیش از این پرداختن به آن در این مقاله امکان‌پذیر نیست.

۱۲. مولوی، ۱۳۷۹، دفتر دوم، ابیات ۳۳۲۶-۳۳۲۷.

۱۳. تعیین ویژگی‌ها و نیازهای اساسی آدمی نیاز به پژوهشی مستقل دارد و با توجه به نیازهایی که پس از چنین پژوهش تفصیلی‌ای برای آدمی در نظر گرفته می‌شود، این پرسش‌ها افزایش خواهد یافت. در این جا باید یادآور شویم که ممکن است پس از پژوهش یاد شده، برای آدمی نیازهایی غیر از نیازهای یادشده در بالا و متعارض با آن‌ها به اثبات برسد. این نکته خللی به سخن فوق وارد نمی‌کند چرا که ما آن نیازها را از باب مثال نقل کردیم و در مثل هیچ مناقشه نیست. لذا اگر روزی معلوم شود که مثلاً خشوع نیاز اساسی آدمی است نه شادی یا رضایتمندی درونی همان پرسش‌های فوق را درباره «خشوع» باید پرسید که: چگونه مسلمانی ما می‌تواند برای ما خشوع حاصل کند و خود موجب کبر نباشد؟

۱۴. در اینجا لازم است یادآور شویم که غالباً عموم مردم میان مسلمانی خود و اسلام فرقی قائل نیستند و این دو را با هم خلط می‌کنند.

منابع

- آخوندی، محمدباقر (۱۳۸۳) هویت ملی - مذهبی جوانان، قم، بوستان کتاب قم.
- آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود (۱۳۸۰) نفایس الفنون، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران، فردوس.
- ابن سینا، ابوعلی (۱۳۶۸) الاشارات و التنبيهات، ترجمه و شرح حسن ملک‌شاهی، جلد ۱، تهران، سروش.
- ابن سینا، ابوعلی (۱۳۶۶) حدود، ترجمه محمد مهدی فولادوند، چاپ دوم، تهران، سروش.
- احمدی، حمید (۱۳۸۳) «هویت و قومیت در ایران»، مجموعه مقالات هویت در ایران، به اهتمام علی اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- ارسطو (۱۹۴۹ م) منطق، حقیقه و قدم له عبدالرحمن بدوی، مکتبه النهضه المصریه، ۹ شارع عدلی باشا بالقاهره، مطبعه الکتب المصریه.
- ایزوتسو، توشی هیکو (۱۳۷۴) خدا و انسان در قرآن؛ معنی‌شناسی جهان‌بینی قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- باقری، خسرو (۱۳۸۳) «بحران هویت فردی و اجتماعی»، مجموعه مقالات مبانی نظری هویت و بحران هویت، به اهتمام علی اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- بلاواسپنله، آن ماری (۱۳۷۲) مفهوم نقش در روان‌شناسی اجتماعی، ابوالحسن سروقدم، مشهد، آستان قدس رضوی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۹) مثنوی معنوی، تصحیح و مقدمه قوام‌الدین خرمشاهی، چاپ چهارم، تهران، دوستان.
- التهانوی، محمداعلی بی‌علی (۱۸۶۲ م) کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، تصحیح غلام‌قادر و دیگران، کلکته، ج ۲، بی‌نا.
- چلبی، مسعود (۱۳۸۴) جامعه‌شناسی نظم، تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی، تهران، نی.
- چیت‌ساز قمی، محمدجواد (۱۳۸۳) «هویت دینی جوانان در ایران»، مجموعه مقالات هویت در ایران، به اهتمام علی اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- دوران، بهزاد و منوچهر محسنی (۱۳۸۳) «هویت؛ رویکردها و نظریه‌ها»، مجموعه مقالات مبانی نظری هویت و بحران هویت، به اهتمام علی اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، جلد ۱۴، تهران، دانشگاه تهران و موسسه لغت‌نامه دهخدا.

سیاسی، علی اکبر (۱۳۷۴) نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی، تهران، دانشگاه تهران. شایگان، داریوش (۱۳۸۳) «هویت‌های چندگانه»، مجموعه مقالات مبانی نظری هویت و بحران هویت، به اهتمام علی اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

شرفی، محمدرضا (۱۳۸۰) جوان و بحران هویت، تهران، سروش. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۶۷) اساس الاقتباس، تصحیح مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران، دانشگاه تهران.

عبادیان، محمود (۱۳۸۳) «بحران هویت نه بی‌هویتی فرد»، مجموعه مقالات مبانی نظری هویت و بحران هویت، به اهتمام علی اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

فیرحی، داوود (۱۳۸۳) «نسبیت هویت و خرده هویت‌ها»، مجموعه مقالات مبانی نظری هویت و بحران هویت، به اهتمام علی اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

قبادی، حسینعلی و منیژه غیاث‌الدین (۱۳۸۳) «ظرفیت‌های ادبیات فارسی در بازبانی هویت ایرانی»، مجموعه مقالات هویت در ایران، به اهتمام علی اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

گرچی، مصطفی (۱۳۸۶) طرح پژوهشی بررسی زمینه‌ها، عوامل و عناصر بومی‌گرایی در ادبیات منثور از ۱۳۰۰-۱۳۲۰، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.

لوکمان، توماس و برگ پیتر (۱۳۷۵) ساخت اجتماعی واقعیت، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

مای لی. پ. ربرتو (۱۳۸۰) ساخت، پدیدآیی و تحول شخصیت، ترجمه محمود منصور، تهران، دانشگاه تهران.

مجرمی، توحید (۱۳۸۳) «هویت ایرانی و اسلامی ما»، مجموعه مقالات هویت در ایران، به اهتمام علی اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی. معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳) «هویت؛ تاریخ و روایت در ایران» مجموعه مقالات ایران؛ هویت، ملیت، قومیت، به اهتمام حمید احمدی، تهران، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

ملکیان، مصطفی (۱۳۸۱) «خود را بشناس - دعوتی به تأمل در پاره‌ای مبانی نظری خودشناسی»، راهی به رهایی، تهران، نگاه معاصر.

ملکیان، مصطفی «هویت ایستا و هویت پویا؛ نقش عرفان اسلامی در تعیین هویت»، روزنامه

ایران، شماره ۳۹۷، شنبه ۲۹ بهمن ۱۳۸۴.

ملکیان، مصطفی (۱۳۸۴) «هویت و اصالت»، مجموعه مقالات مبانی نظری هویت و بحران هویت، به اهتمام علی اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

ملکیان، مصطفی (۱۳۸۰) تدین عقلی، هفته نامه طبرستان، ش ۲۸، ۲۹ و ۳۰. منصورنژاد، محمد (۱۳۸۳) تهران، «روش‌های قرآنی و روایی در حل بحران هویت دختران»، مجموعه مقالات مبانی نظری هویت و بحران هویت، به اهتمام علی اکبر علیخانی، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

نظر نژاد، نرگس (۱۳۸۱) ماهیت و انواع تعریف، تبریز، موسسه تحقیقاتی علوم اسلامی- انسانی دانشگاه تبریز.

نوجه فلاح، رستم (۱۳۸۳) «هویت؛ واقعیتی ثابت یا سیال»، مجموعه مقالات مبانی نظری هویت و بحران هویت، به اهتمام علی اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

نوردبی، ورنون و کالوین هال (۱۳۶۹) راهنمای نظریه روان‌شناسان بزرگ، ترجمه احمد به‌پژوه و ر.پ. دولتی، تهران، رشد.

Locke, John (1961) *An Essay Concerning Human Understanding*, Dent; London, Dutton; New York, III, iii.

David, Miller (1997) *On Nationality* Oxford university press, p22.

Umut oz Kremlin (2000) *Theories of Nationalism*, London; Macmillan.